

## انتخابات در ایران و رأی کارگران

## انتخابات و روشن فکران مذبذب

شروین رها

سهراب صبح

دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در ایران قرار است در ۲۲ خرداد ماه هشتاد و هشت با نامزدهائی چون موسوی، احمدی نژاد، کروبی و رضائی برگزار شود. بر هیچ کس و از جمله بر وابستگان رژیم اسلامی از بالا تا پایین پوشیده نیست که انتخابات در ایران، اگرچه ژست رقابتی در غرب را به خود گرفته، با هیچ یک از معیارهای جوامع مدنی بورژوازی کنونی خوانایی ندارد، در جامعه بحران زده ایران با وجود دیکتاتوری آشکار و فاشیستی جمهوری اسلامی انتخاب و انتخابات عوامفریبی بیش نیست و به همین ترتیب ملاک قراردادن میزان رأی و حتی شرکت واجدین شرایط در آن هم مضحکه است. در اپوزیسیون، لیبرالها و سوسیال دموکراتها که منافعشان با سیستم اقتصادی حاکم در تناقض نیست دقیقاً یا تلویحاً گویابه قصد تغییراتی در روبنای سیاسی موجود شرکت در انتخابات را توصیه میکنند. آنهایی هم که صرفاً راه تحریم کردن انتخابات در جمهوری اسلامی را بر می گزینند خود گویی به سیستم اقتصادی حاکم توهم دارند. طبقه کارگر به مثابه اکثریت عظیم جامعه که هیچ منافع مشترکی با سیستم اقتصادی موجود و رژیم استبدادی و ضد کارگر حافظش یعنی جمهوری اسلامی ندارد خود را به این نمایش انتخاباتی دل مشغول نکرده و با شرکت نکردن در آن، با ایجاد تشکل به نیرو و رأی خود است که در پیچه ای بسوی آزادی و رفاه در جامعه می گشاید.

رژیم ارتجاعی - فاشیستی جمهوری اسلامی در جریان سرنگونی رژیم شاه، با هدف جلوگیری از تداوم انقلاب و از زیرضرب بدربردن نظام سرمایه داری در ایران

بقیه در صفحه ۵

صرفاً نظر از تعیین سطح فعلی جنبش اجتماعی سوسیالیستی ایران و گذشته از این مولفه که چنین جنبشی در شرایط کنونی از چه موقعیتی برخوردار است و در مسیر مبارزه-ی طبقاتی تا کجا پیش رفته است، قدر مسلم این است که این جنبش به استناد دلایل و شواهد فراوان هم بالقوه است و هم بالفعل و در هر دو صورت به گونه-های عینی (*Objective*) و ذهنی (*Subjective*) پویا، جاری، و زنده و فروزنده است. مهم-ترین فاکت چنین مدعیایی که آن را از یک مقوله-ی قابل تصور (*Feasible*) به پدیده-یی مشخص تبدیل کرده و دست آن را بالاتر از مطالبه-محوری انواع و اقسام جریانات و گرایشات (*trends and tendencies*) بورژوازی و خرده-بورژوازی گرفته، گردآیش اول ماه مه ۲۰۰۹، صدور بیانیه-ی مشترک و امضاهای متنوعی-ست که این جنبش را از شکل حرکت-های خود به خودی (*Spontaneity*) جدا کرده و در قالبی تشکل محور بسیج نموده است. درک این نکته چندان پیچیده نیست که جنبش اجتماعی سوسیالیستی، از آن جا که صفت و خصلت "اجتماعی" را با خود حمل می-کند؛ می-تواند - و راستش باید - فراگیرنده-ی مطالبات همه-ی جنبش-هایی باشد که مبنای تحول-خواهی و تغییرات اجتماعی را بر پایه-ی هژمونی طبقه-ی کارگر طراحی کرده-اند و چه به لحاظ ایده-نولوژی و چه از نظر مشی مبارزاتی معتقدند که رهایی جامعه در گرو رهایی طبقه-ی کارگر از استثمار نظام سرمایه-داری است. در جامعه بی مانند ایران، که اعضا و سلول-هایش به تدریج در حال فرار از زندان-های فردی، به فراموشی سپردن بطئی گسست-ها و شکست-های گروهی و خروج از کنج استیصال و انزوای روانی است و به درست دریافته می-یامد که در یابد که تنها از طریق متشکل شدن حول مبارزه-ی طبقه-ی کارگر میتواند بر

بقیه در صفحه ۲

**کارگران زندانی آزاد باید گردند!**



## انتخابات و روشن فکران

مصیبت‌های فراوان خود فایق آید، بله ... در جامعه‌ی از هم گسیخته‌ی مانند ایران که خطر فروپاشی و فلاکت هر آینه تهدیدش می‌کند، در عین حال جنبش‌های گسترده‌ی نیز در حال شکل‌گیری هستند که هر کدام بر پایه‌ی منافع، بافت و خاست‌گاه طبقاتی خود اهداف مختلفی را پی می‌گیرند. جنبش زنان، دانشجویان، روشن‌فکران مخالف سانسور؛ معلمان؛ پرستاران و ... طیف‌های مختلف این جنبش‌های اجتماعی هستند که می‌توانند - و من بر این می‌توانند چند بار تاکید می‌کنم - به عنوان متحد جنبش کارگری در شکل‌بندی بنای عظیم و چند میلیونی یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی مشارکت (Participation) ورزند. معلوم است که جنبش زنان و دانشجویان - فی‌المثل - تا زمانی که بر مدار مطالبات "یک میلیون امضا" و اهداف "تحکیم وحدت" بچرخند سرانجام در عقلانیت بورژوازی و تمکین به مفاد بدوی قانون اساسی جمهوری اسلامی ذوب خواهند شد و به عنوان بخشی از نهادهای رژیم نه فقط در مقابل مطالبات کارگران و زحمت‌کشان خواهند ایستاد، بل - که به مثابه‌ی یکی از نسخه‌های تجویزی قانون‌گرایی اخلاقی قرن هجدهمی - شعاع انتخاباتی خاتمی و موسوی - مضمحل خواهند شد. چرا که امروز هر دانش‌آموز اکابر رفته‌ی می‌داند که قانون را سیاست‌مداران و دولت‌مردان می‌نویسند و به تبع همین حکم بدیهی است که به شکلی بدیهی‌تر لازم به ذکر است که قانون اساسی رژیم اسلامی را نیز سیاست‌مداران همین رژیم

نوشتند. به این مولفه - بر خواهم گشت.

۲

دهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری اسلامی مجالی فراهم کرده است که به موازات "داغ شدن تنور" عرصه‌ی سیاست درهای گورستان‌های کپک‌زده و تار عنکبوت گرفته‌ی عصر حجر نیز باز شود و مرده‌های هزار ساله - از قبر فراموش شده سر برکشند و به موعظه خوانی بپردازند. نکته پیداست که بورژوازی حاکم، در تمام جبهه‌ها و میدان‌ها مبلغان متنوع مطبوع طبع خود را دارد. نمونه را سینمای رایج ایران همان قدر که با مخملیاف و مجیدی و شمقدری و سلحشور و ده‌نمکی به تبلیغ بخشی یا جناحی از حاکمیت پرداخته و توسط سران همان جناح تقدیر شده است، به همان نسبت نیز با سینماگرانی همچون داریوش مهرجویی و بهمن فرمان‌آرا و عباس کیارستمی و بهروز افخمی و داود رشیدی و غیره به ستایش از جناح لیبرال حاکمیت وارد شده و از سوی همان باند نیز تقدیس و تکریم گردیده است. جناح‌های بورژوازی ایران نیز مانند جناح‌های تمام دولت‌های بورژوازی دنیا اعم از نئوکان - یا لیبرال، سینماگر، ژورنالیست، شاعر، رمان‌نویس؛ نقاش، موسیقی‌دان، نوازنده، خواننده و حتی ورزش‌کار مداح خود را دارد. هر چند درخشان‌ترین آثار فرهنگی و هنری در صد سال گذشته و به ویژه دهه‌های نخست قرن بیستم از سوی سوسیالیست‌ها خلق گردیده است، اما امروز به دلیل سلطه‌ی مادیای سرمایه‌داری جهانی؛ اسپیلبرگ صدها برابر مشهورتر از آیزن اشتاین است و فیلم کشتی تایتانیک هزاران بار پر بیننده‌تر از زرنانو پوتمکین است و به همین نسبت نیز قیاس کنید - فی‌المثل - مادر ماکسیم گورکی را با هری

پاتر جی. کی رولینگ. هم از نظر شهرت و هم از منظر فروش و سود و غیره. مدیران برنامه‌های خواننده‌گانی مانند مدونا و جنیفر لویز و ماریاکری و لئونا لوتیس و ریچانه و ... برای فروش اضافه تولید بنجل سرمایه‌داری در کشورهای عقب‌مانده - و حتی در خود کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته - به معروف‌سازی و سپس هنرنمایی!! این سوپر استارها نیازمند سینمای هالیوود به اعتبار همین ستاره‌سازی‌ها و با استفاده از تکنولوژی دره‌ی سیلیکن تبدیل به سودآورترین صنعت پس از صنعت نفت شده است. در جهان سرمایه‌داری ورزش حرفه‌ی بی نیز مستخدم فرایند پیش گفته است. بی‌هوده نیست که باشگاه منچستر یونایتد روی لباس خود علامت ATG را حک می‌کند و به یک بازیکن مثل کریستیانو رونالدو - برای دو سال - مبلغ ۱۲۰ میلیون یورو می‌پردازد. حمایت خواننده‌گان مشهوری مانند بیان‌سه از باراک اوباما - که به مناسبت جشن پیروزی برای رقص دو نفره‌ی آقای باراک و خانم میشل آواز می‌خوانند - به هیچ وجه اتفاقی نیست.

به همین نسبت در ایران نیز چنین است. در ایران هم فی‌المثل فرج‌الله سلحشور با سریال یوسف‌اش پشت سر احمدی‌نژاد می‌ایستد و فیلم تبلیغات انتخاباتی او را می‌سازد و مهرجویی و داود رشیدی نیز با پز روشن‌فکری خود کنار خاتمی و موسوی صف می‌بندند و در همایش‌های تبلیغاتی این حضرات شرکت می‌کنند. چنین عرصه گل و گشادی - چنان که گفتیم - از داستان‌نویس و جامعه‌شناس نیز تهی نیست. و به همین دلیل است که محمود دولت‌آبادی، پس از آن - که به ساده‌گی اقتضاح کنفرانس برلین و هم پیاله گی با



Postfach 940166  
60459 Frankfurt  
Germany

bepish@hotmail.fr

# به پیش!

**به پیش!** زیر نظر شورای نویسندگان و ویراستاران منتشر میشود. مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. نظرات جمعی شورا در سرمقاله یا مقالاتی با امضای به پیش! منعکس میگردد. شورا در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند.



اکبر گنجی و جلالی-پور و سبحانی و یوسفی اشکوری و علوی تبار را بایگانی می-کند در دور دوم انتخابات نهم به کاسه-لیسی رفسنجانی مفتخر می-شود و پس از پی-بردن به این حماقت (جنایت یا خودکشی) سیاسی، از ترس مرگ، دست به عملیات انتحاری می-زند و در انتخابات دهم پرچم میرحسین موسوی را بر-می-افرازد. به نوشته-ی مطبوعات ایران (پنجشنبه ۲۴ اردی-بهشت ۱۳۸۸):

«محمود دولت-آبادی در نشست که عصر روز ۲۲ اردی-بهشت در تالار مسجد امیرالمومنین بلوار مرزداران توسط اعضای ستاد ۸۸ برگزار شد میهمان ویژه بود ... گفت: "اگر کسی که این ستاد مال اوست [موسوی] چنین قابلیتی دارد از رای دادن به او پشیمان نخواهیم شد ... من به ایشان رای می-دهم... " او با بیان این که "من نویسنده-ی مملکت شما هستم" گفت: "چند سالی-ست که شده-ایم ملت ایران، قبلاً امت بودیم ... من به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رای دادم و تنها آن قانون را می-پذیرم ... وی سپس با قیاس میان انقلاب فرهنگی ایران و چین به مذمت عبدالکریم سروش پرداخت « در این جا توجه به چند نکته لازم است:

الف. این که دولت-آبادی پروسه-ی شکل-بندی ملت (Nation) در ایران را نمی-داند و هنوز فکر می-کند در روستاهای سیزوار عصر کلیر جو درو می-کند به خودش مربوط است. او می-تواند در یک کلاس اکابر ثبت-نام کند و پس از مرور چند صفحه از تاریخ مدرنیزاسیون ایران - بعد از انقلاب مشروطیت - و یا تورق اندیشه-های میرزا فتحعلی آخوندزاده و بالا پایین کردن چند صفحه از کتاب-های فریدون آدمیت دریابد که فرایند ملت کی و از کجا آمده است.

ب. دولت-آبادی به عنوان یک شهروند می-تواند کیف-کش یا قداره-بند این یا آن جناح بورژوازی حاکم یا محکوم باشد و تا جایی که به شخص خودش مربوط

است خویشتن-اش را به اندازه-ی سنگ ترازوی فلان چوبک فروش دوره-گرد تنزل دهد. این مساله-ی شخصی افراد است و به انتخابات فردی ایشان پیوند خورده است. واضح است که مردم برای فلان روشنفکر مستاصل درگاه بورژوازی که خودش را با بندتمیان عمه-اش دار زده، مجلس ترحیم نخواهند گرفت.

پ. نه دولت-آبادی و نه هم-فکران او حق ندارند، خود را "نویسنده-ی مملکت"، مدافع آزادی و "شاعر مردم" بنامند و در همان حال با بلیط زحمت-کشان و به خرج کارگران فلاکت-زده-ی ایران، سوار قطار بورژوازی شوند. این دیگر کلاه-برداری-ست. سوءاستفاده از موقعیت و شارلاتان-بازی-ست و دیر یا زود چنین افرادی باید تالان پس بدهند.

ت. دولت-آبادی آن قدر سن دارد که حوادث سال-های ۱۳۵۸ کانون نویسنده-گان و اخراج توده-یی-ها (به-آذین، کسرابی، تنکابنی) و جنبشی-ها (اسلام کاظمیه، سیمین دانشور، شمس-آل-احمد، علی-اصغر حاج سیدجواد) و امثال باقر پرهام را متعاقب ملاقات با خمینی و تایید مکرر رژیم به یاد آورد. کانون نویسنده-گان اگرچه یک مجمع صنفی-ست و افراد با عقاید سیاسی متفاوت در آن عضویت دارند، اما بنا به اعتبار این جمله-ی احیا کننده-ی آن (احمد شاملو) که "روشن-فکر از همان زمان و موقعیتی که به دفاع از دولت حاکم می-پردازد، خود را حذف می-کند"، باید در مورد مواضع خفت-بار چند سال اخیر اعضای خود تمهیدی بیندیشد. دفاع دولت-آبادی و سپانلو و امثال ایشان در انتخابات نهم از هاشمی رفسنجانی به اندازه-ی کافی موهن بود که با یک سیلی آبدار در حد اخراج تلافی شود. در شرایطی که علی-رضا ثقفی (عضو شرافتمند کانون) در روز اول مه ۸۸ در میدان آب-نمای پارک لاله تهران هدف ضرب و شتم پلیس قرار می-گیرد و به زندان می-رود، تحمل مواضع سخیف امثال دولت-آبادی سخت سنگین است و

به شدت جامعه-ی روشن-فکری را به ابتذال می-کشد.

از انسان مبارزی مثل ناصر زرافشان که خود را چپ می-داند، به عنوان دبیر اول کانون نویسنده-گان انتظار می-رود که هر چه سریع-تر، در اقدامی مانند احمد شاملو، نسبت به اخراج تمام اعضای که به خوش خدمتی عناصر و مقام-های دولتی کمر بسته-اند، اقدام سریع و بی-ملاحظه انجام دهد.

۳

بیانیه-ی طولانی ۷۵ نفر از "استادان" جامعه-شناسی دانشگاه-های ایران در حمایت از میرحسین موسوی از یک منظر تامل برانگیز بود. حضور "دکتر" حمیدرضا جلالی-پور - فرماندار قصاب اسبق مهاباد - در میان حضرات "روشن-فکر" به اندازه-ی کافی گویای ابعاد نهفته-ی داستان هست، اما صرف-نظر از پیشه و پیشینه-ی امضاء کننده-گان مواضع جالب بیانیه قابل توجه است. این مواضع در یک مصاحبه-ی کوتاه، از زبان ناصر فکوهی - احتمالاً نویسنده-ی متن اصلی - چنین بیان شده است: «به گمان من برنامه-ی اقتصادی موسوی مبتنی بر مدل یک اقتصاد آزاد با کنترل و هدایت و نظارت دولتی عمدتاً بر اساس سیاست-های نوکینزی است. برنامه-یی-ست که امروز در سراسر جهان مورد اجماع است و در مقابل به خصوص در نزد رقیب ایشان در حوزه-ی اصلاح-طلبان [منظور شیخ کروبی-ست] ظاهراً یک برنامه-ی مبتنی بر لیبرالیسم و مقررات-زدایی از بازار ارائه شده است که در هیچ کجای جهان امروز مورد تایید نیست.»

(جراید ایران ۲۴ اردی-بهشت ۱۳۸۸)

برای دفاع از مواضع به اصطلاح کینزی برنامه-ی اقتصادی موسوی نیازی به تحصیلات آکادمیک جامعه-شناسی و اشغال کرسی تدریس دانشگاه تهران نیست.





در شرایط بحران اقتصاد نئولیبرالی هر دانش --آموز کلاس دوم راهنمایی نیز اولین آلترناتیوی که برای جلوگیری از خطر فروپاشی نظام کاپیتالیستی به ذهنش خطور می-کند همان آموزه-های "تئوری عمومی اشتغال، بهره-وری و پول" جان مینارد کینز است. اینک به نظر می-رسد طرح این آلترناتیوی از سوی "روشن-فکران" مقلد *New Deal* پیش از آن که مطالعه شده باشد مبتنی بر حسی غریزی است. البته اسبان و سگان روستاهای کن-سولوقون تهران نیز پیش از دستگاه پیشرفته-ی زلزله سنج مرکز لرزه نگاری دانشگاه تهران سُم بر زمین می-کوبند و عوعو می-کنند. با این تفاوت که این جانوران نجیب به منظور اعلام چنین هشدار برای مزد و پاداش و ارتقای دانشیاری و استادی چانه نمی-زنند اما روشن-فکران و استادان مذنب ما، مانند تمام کاسه-لیسان و مداحان سرمایه-داری به انباشتن کیسه-های پول خود می-اندیشند و با شم "روشن-فکری" خود خوب می-دانند: انباشتن آری انباشتن/ که دست تهی را / تنها بر سر می-توان کوفت.

این روشن-فکران که کیهان حسین شریعتمداری از آنان به عنوان "چپ" و "سکولار" یاد می-کند [وقتی که موسا غنی-نژاد، رضاشاه را "سوسیالیست" می-خواند، معلوم است که کیهان نیز دولت-آبادی و فکوهی را "چپ" می-دانند!!]، از بوق سگ تا زوزه-ی گرگ، دغدغه-های مردمی و میهنی خود را به رخ ما می-کشند و چنین می-نمایند که از حقوق مردم دفاع می-کنند. حتا اگر نیت این حضرات خیر باشد - که من تردید دارم -

باز هم چنین جهل مرکبی توجیه-پذیر نیست. (مارکس همیشه می-گفت جاده-ی جهنم را نیز با حُسن نیت سنگ فرش کرده-اند!).

به گمان من مجموع شرافت همه-ی این سوسیال دموکرات-های وطنی به اندازه-ی قطره-یی در برابر دریای خروشان عظمت انقلابی-گری روشن-فکر سوسیالیستی همچون ماکسیم گورکی، نیز نیست. و لاجرم برای این که عمق چنین حقارتی را نشان بدهم به نقل گوشه-یی از نامه-ی عتاب-آمیز لنین به گورکی بسنده می-کنم.

«دیدن مردم یک چیز است و احساس تماس روزانه با آنان در تمام مراتب زنده-گی-شان یک چیز دیگر. تجربه-ی عمده-ی تو از این "پس-مانده" یکی از راه حرفه-ات است که وادارت می-کند دوجین دوجین روشن-فکران بورژوازی مذنب را بپذیری یکی هم بر اثر شرایط و اوضاع و احوال عمومی خودت. وقتی همین "پس-مانده-گان" تا "حدودی هوادار قدرت شوروی هستند"، در حالی که "اکثر کارگران" دزد می-پرورند و "کمونیست-ها" به دار و دسته-ی سیاسی ارتقا پیدا کرده-اند و .... ناگزیر تو خود به این نتیجه-ی می-رسی که انقلاب با کمک دزدها و بدون یاری قشر روشن-فکر عملی نیست .... همه- جور کوشش به عمل آمده تا روشن-فکران - غیر گارد سفید - علیه دزدان به میدان مبارزه کشیده شوند. جمهوری شوروی هر ماه درصد قابل توجهی از روشن-فکران بورژوا را جذب خود می-کند. روشن-فکرانی که با خلوص نیت به کارگران و دهقانان مدد می-رسانند. نه آنان که فقط کارشان غر زدن و از سر خشم به زمین و زمان بد و بی-راه گفتن است.

چیزی که تو با آن سر و کار داری سیاست و مشاهده-ی کار ساختمان سیاسی نیست. حرفه-ی خاص توست که باعث می-شود روشن-فکران مذنب بورژوا احاطه-ات کنند. یک مشت روشن-فکر که نه چیزی می-فهمند، نه چیزی را از ذهن خود پاک می-کنند، نه چیزی یاد می-گیرند و بهترین حرفی که درباره-شان می-توان گفت این است که: از کوره در رفته-اند، در منتهای نومیدی به سر می-برند غرولندشان تمامی ندارد، تا سر حد مرگ ترسیده-اند. اگر می-خواهی ببینی باید از پایین-ترین لایه-های اجتماعی شروع کنی. یعنی درست از همان جایی که مطالعه-ی کار ساختمان یک زنده-گی جدید ممکن است. در یک اجتماع کارگری مستقر در استان یا حومه-ی شهر. در این جاها احتیاجی به این نیست که مجموعه-یی از اطلاعات پیچیده و مبهم را جمع-آوری کنی. بل-که همین مشاهده-ی تنها کافی است. منتها تو به جای این کارها شده-یی ویراستار حرفه-یی ترجمه و این جور چیزها. یعنی کاری که مشاهده-ی ساختمان جدید یک زنده-گی جدید را غیر ممکن می-کند» (مجموعه آثار لنین به زبان انگلیسی ج ۳۵، صفحات ۴۱۰ تا ۴۱۴، چاپ نخست در ۱۹۲۵).

روشن-فکران مذنب ما نیز در "منتهای نومیدی" از "کوره در رفته-اند". وجه مشترک آنان با تمام روشن-فکران مترزل فاصله گرفتن از اجتماع کارگری و دور شدن از مبارزه برای دفاع از منافع طبقه-ی کارگر است. به همین دلیل نیز به جای هم-دردی و همراهی با دستگیر شده-گان اول ماه مه ۸۸، به پا بوسی لیبرال-های نوکینزی می-دوند!

\*\*\*

**آدرس سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری**  
[www.wsu-iran.org](http://www.wsu-iran.org)  
**آدرس سایت کارگر امروز**  
[www.workertoday.com](http://www.workertoday.com)

**تماس مستقیم با اتحاد سوسیالیستی کارگری**  
[wsu@home.se](mailto:wsu@home.se)  
**تلفن:**  
 0046-739-397-143

**بارو**  
**گاهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری**  
[editorbaroo@yahoo.se](mailto:editorbaroo@yahoo.se)  
**سرمدیر: ایرج آذرین**  
**Editor: Iraj Azrin**

## انتخابات در ایران و ...

شکل گرفت و با بسیج نیرویی ضد انقلابی و ضد چپ به سرکوب و قلع و قمع انقلابیون کمونیست، آزادیخواهان، شوراهای کارگران و ... پرداخت. پایان جنگ هشت ساله، کشتار مخالفین و نیز بهره گیری از اوضاع جهانی از جمله پایان جنگ سرد هم جمهوری اسلامی و هم بورژوازی به مثابه یک طبقه اجتماعی را در موقعیت دیگری قرار داد، زمینه حرکت ضروری برای این که سرمایه داران در دولت نمایندگی شوند و تلاش رژیم برای بقا از طریق تکیه بر طبقه سرمایه دار گشوده شد. رژیم جمهوری اسلامی از همان آغاز و علیرغم وجود ولی فقیه شامل دو جناح اصلی بوده است که در انتخابات چند دور گذشته و خصوصا آنجا که برتیبین از ضرورت دولت سیاسی بورژوازی ایران و ادغام در نظم جدید جهانی از یک طرف و موقعیت نظام اسلامی که بر ولایت فقیه متکی است از طرف دیگر، اختلافات خود را آشکارا به نمایش گذاشته است. دولت رفسنجانی در جهت ادغام اقتصاد ایران در انطباق باسیاستهای جهانی سرمایه و ایجاد ارتباط با جهان غرب (از جمله مذاکره با فرستاده آمریکا، مک فارلین) تلاش کرد و مابه ازایی حاصل نشد. از سال ۱۳۷۶ ایجاد جامعه مدنی در سیاست داخلی و گفتگوی تمدنها در سیاست خارجی گفتن بورژوازی ایران گردید که به شکل گیری طیف دوم خرداد و عروج خاتمی انجامید. دو دوره هفتم و هشتم با انتخاب خاتمی و اقتدار جناح اصلاح طلبی در رژیم، با وجود گشایش گفتن سیاسی لیبرالیسم ایرانی و شکل گیری نهادهای مدنی در عرصه سیاسی، اما تلاش برای ایجاد روابط با آمریکا و غرب و نیز جذب سرمایه های ایرانی در روند سرمایه گذاری داخلی به دلایل چند و از طریق اولی از حیث موقعیت اقتصادی

ناکام شد و نتوانست دولت سیاسی مطلوب بورژوازی ایران را به کرسی بنشانند، و با شکوه و شکایت نهمین دوره ریاست جمهوری را به جناح تمامیت خواهی از اصول گرایان واگذار کرد. طیف دوم خرداد که از لیبرالها و سوسیال دموکراتها و بخشی از حکومت تشکیل شده بود در تحقق پروژه اش در عین حال فاقد انسجام درونی بود، بخشی از آن بند نافش را از نظام ولایت فقیه نکنده بود و بخش دیگر در جهت دور زدن رژیم برآمد. احمدی نژاد با کودتای انتخاباتی و حمایت سپاه و نیروی نظامی بسیجی مقتدر در بخشهای کلیدی اقتصاد به صحنه آمد. دولت احمدی نژاد با انحصار سرمایه گذاری در دسترس نهادهای دولتی و ارگانهای اسلامی و نظامی هر چند نارضایتی هایی در میان طبقه سرمایه دار ایجاد کرد و خود مانعی در روند سرمایه گذاری داخلی بوجود آورد ولی در چند جبهه همزمان در کارنامه اش موفقیتهایی برای جایگاه بورژوازی ایران و نقش جمهوری اسلامی در منطقه به ثبت رساند که خود مدیون عواملی چند از جمله افزایش قیمت نفت در دوره ای نسبتا طولانی و شکست سیاستهای آمریکا در منطقه بود.

آنجا که صحبت از باصطلاح انتخابات در ایران میشود جایگاه آن برای حرکت سرمایه در یک نظام استبداد مذهبی مورد نظر است که در تلاش عبث برای تحمیل این نظام به جامعه و نیز مشروعیت بخشیدنش نزد سرمایه جهانی است. برای بورژوازی در ایران، خصوصا بعد از دولت رفسنجانی، انتخابات مسیری است که در آن چگونگی نزدیکی و انطباق این طبقه به دولت سیاسی اش در حین حال رقم میخورد تا مگر آرزوی صد ساله اش متحقق شود. سرمایه در ایران برای چنگ اندازی به دولتش و ایجاد هژمونی راهی جز اصلاحات سیاسی ندارد، پروسه ای که هدفش ایجاد آن ساختار سیاسی قانونی است که در آن اقشار مختلف بورژوازی به نسبت برابراز آن

بهره مند شوند که این خود (بر خلاف کوتاه بینی هوجی گران چپ غیر کارگری که وقتی از اصلاحات و اصلاح طلبان صحبت به میان می آید در اصلاحات منافی برای کارگران تصور میکنند اما وعده آن را از سوی اصلاح طلبان دروغ میپندارند) نه تنها ربطی به منافع طبقه کارگر ندارد بلکه بدتر از آن درجه انسجام بورژوازی را در مقابل کارگران افزایش میدهد.

اکنون انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری در رژیم جمهوری اسلامی در شرایطی صورت می گیرد که سیاست نئولیبرالیسم، که خود شرایط مطلوبی برای بورژوازی ایران طی چند سال گذشته به همراه داشت، به بن بست رسیده است. یکی از نادرترین بحران های سرمایه جهانی در طول حیاتش که تمام جهان را در بر گرفته است با سرعت نور به ایران رسیده که از اولین علائم آن سقوط قیمت نفت بوده است. در آمریکا سیاست دموکراتها جایگزین دوره نسبتا طولانی جمهوریخواهان شده است؛ این چه تاثیری در منطقه و ایران دارد؟ جایگاه دولت اسلامی سرمایه در منطقه و نقش آن در مقابله با بحران جهانی کدام است؟ مجموعه این ها بر سمت گیری سیاستهای آتی رژیم و نیز انتخابات دهم ریاست جمهوری تاثیر میگذارد. اکنون جمهوری اسلامی یگانه گزینه برای بورژوازی در ایران است و با توجه به بحران اقتصادی جهانی و بن بست رژیم در آن رفع موانع در سیاست خارجی و سرعت بخشیدن به روند ادغام تشدید یافته است. سیاست یک جناح یا ترکیبی از هر دو کدامیک می تواند به این امر حیاتی بورژوازی ایران صورت عمل ببخشد، این تلاش کل رژیم در شرایط حاضر است.

انتخابات و اختلافات جناحی و کاندیداهای آن هیچ ربطی به منافع اکثریت جامعه یعنی کارگران





تشکل برای کارگران ضمانتی برای رسیدن به مطالباتشان است، نیروی آنها را تقویت می کند، حقوق جمعی و فردی آنها تقویت می شود، قدرت دخالتگری شان در عرصه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بیشتر می شود و در یک کلمه انگیزه شان برای شکوفایی در زندگی بالا می رود. با وجود استبداد، خفقان و سرکوب توسط رژیم اسلامی و با وجود استفاده سرمایه داری ایران از همه

ابزارهای موجود

در سرکوب و

استثمار و تحمیل

بی حقوقی به

کارگران، مبارزه

برای ایجاد

تشکل، به هر

فرمی که باشد، و

نیز رفع موانع

آن، تنها انتخاب

صحیح برای

کارگران است.

اگر سرمایه داری

در ایران

سرنوشت خویش

را با سرکوب

مبارزات کارگری

و به زندان

انداختن فعالین آن

و به نمایش

انتخابات گره زده است، طبقه کارگر

مدهاست انتخاب خود را کرده است و آن

ایجاد تشکل با رأی و با اتکا به نیروی

خود است. این تنها راهی است که برای

تامین منافع کارگران در مقابل آنها قرار

دارد.\*

خرداد ۸۸

دولت سیاسی در ایران و در پروژه اصلاحات در عین حال شرایطی فراهم کرد که غول خفته انقلاب ۵۷ نگاه جامعه را به خود معطوف ساخت. ایجاد تشکل عینیت یافت و چپ جنبش کارگری را انسجام بخشید. استراتژی چپ در مقابل راست بر سر ماهیت تشکل (ابزار سازش یا مبارزه طبقاتی) با وجود ظرفیت جنبش کارگری و تلاش فعالین آن دست بالا پیدا کرد و با وجود استبداد و



به منافع فرودستان

جامعه ربطی

ندارد. نهادهای

ایجاد شده بر

بالای

فرودستان جامعه

چیزی غیر از

ابزاری برای

سرکوب و تشدید

استثمار کارگران

و مزد بگیران

نیست.

آنچه منافع

کارگران و

اکثریت جامعه را

تامین و نهادینه

می کند متشکل

شدن و سراسری

شدن مبارزات

کارگران و سایر

فرودستان است. سرمایه داری ایران

پشت رژیمی به غایت ارتجاعی و جنایت

کار پناه یافته که سه دهه سرکوب و

خفقان را بر جامعه حاکم گردانیده تا روند

انباشت سرمایه را تجدید سازمان دهد. با

وجود استبداد مطلق و بکارگیری ماشین

نسل کشی در ایران اما سرمایه ناتوان از

بستن منافذ حرکتهای جنبش کارگری شده

است. تلاش سرمایه داری برای بازسازی

خفقان رژیم اسلامی و ترفندهای گرایشات راست ایجاد تشکل کارگری از پایین به عمل درآمد و در مجامع بین المللی به رسمیت شناخته شد. ایجاد تشکل کارگری از پایین و به اتکای نیروی خویش آن مسیر درستی است که میتواند طبقه کارگر را از همه لحاظ در مقابل سرمایه داری و دولت سیاسی اش مجهز کند. این روندی است که در ایران شکل گرفته و می بایست تقویت شود. اهمیت

**انقلاب در کرو به میدان آمدن  
طبقه کارگر است**



## احضار اعضای هیات مدیره سندیکای هفت تپه به دادگاه

به نقل از سایت انشجویان سوسیالیست دانشگاههای ایران - ۱۰ خرداد ۱۳۸۸

فریدون نیکوفر، رحیم بسحاق، محمد حیدری مهر و نجات دهلی از اعضای هیات مدیره سندیکای کارگری شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه به دادگستری شهرستان شوش احضار شدند. در این احضاریه آمده است که احضار شوندگان فردا مورخه ۱۲ خردادماه، راس ساعت ۸ صبح در بازپرسی شعبه دوم دادگاه شهرستان شوش برای ارایه ی آخرین دفاع خود در خصوص اتهامات مطرح شده حاضر شوند. بنا به گفته محمد اولیایی فر وکیل سندیکای هفت تپه هیچ دلیل برای پرونده سازی مجدد این کارگران نبوده چرا که آنان در پرونده ای با موضوعیتی مشابه در یک پروسه و روند قضایی پر ابهام به یک سال حبس محکوم شدند.

\*\*\*

بقیه از صفحه آخر

دختر از مادرش میپرسه چرا اونا رو بردن؟ مگه چه کار کرده بودن؟ مادر جواب میده امروز روز کارگره و دختر میپرسه: یعنی کارگرا رو میگیرن؟ مادر با لبخند تلخی میگه آره. دختر باز میپرسه چرا؟

دم در پارک مردی موبایل دختری را از دستش کشید و بعد از چند لحظه گفت خودت هم بیا. کمی آنطرفتر کنار خیابان مردی دختری را به سمت ماشین هل میداد دختر با تعجب به مرد نگاه می کرد و قدم برنمیداشت مرد به چشمهای عسلی او اسپری فلفل پاشید و او را داخل ماشین پرت کرد.

یکی گفت: دیگه چه خبره؟ تموم نشده؟ من به عسل و فلفل فکر میکنم. دختر چشم عسلی مرا به یاد خواهرم میاندازه که دوساله درسش تموم شده و در به در دنبال کار میگردد تا حالا دو بار رفته سر کار ولی هر بار به دلیلی کارشو از دست داده. یکبار چند ماه حقوقشو ندادند و به خاطر اعتراض به این وضعیت اخراج شد. باردیگه هم قرارداد سه ماهه بود و تموم شد. از پارک بیرون میام جمعیت پراکنده به دنبال گمشده هاشون میگرددن. یکی از اون یکی میپرسه سحر و ندیدی؟ اون یکی جواب میده تا دم در دیدمش یکی میپرسه حالا کجا میبرنشون؟ یکی میگه بریم دم در کلانتری. یکی میگه آگه کارگر روز کارگر خواسته هاشو نگه پس کی باید بگه؟ تازه همونم که نداشتن بگن. و یکی میگه معلوم نیست اینا (نیروهای انتظامی) حافظ امنیت مردمند یا چماقی بر سر مردم؟

و من به مرد سیه چرده که شیرینی پخش میکرد و به مرد جوان ورزیده که از نفس نمی افتاد و به دختر چشم عسلی فکر میکنم و به اول ماه مه سال بعد در ساعت...

\*\*\*

<http://komitteyehamangi.blogfa.com>

**پیش بسوی ایجاد تشکلهای کارگری به نیروی خود کارگران!**

# Be Pish!

43

WEEKLY PAPER OF WORKERS  
SOCIALIST UNITY-IRAN  
WWW.WSU-IRAN.ORG

NO :

News - Political

June, 2009

## ساعت پنج عصر

مینا روشن

به نقل از وبلاگ کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

اول ماه مه

ساعت پنج عصر

پارک لاله

میدان آب نما

هنوز ساعت پنج نشده بود، بچه ها در چمن بازی میکردند. چند قدم آنطرف تر مردی اخمو داشت با موبایل حرف میزد. خانمی که روسری عنابی به سر داشت دوستش را دید و با او روبوسی کرد. مرد اخمو گفت روسری عنابی!

کنار هر خروجی میدان، یک ماشین نیروی انتظامی و مردان زیادی با لباس شخصی با موبایل حرف میزدند و گزارش میدادند! روسری آبی! کاپشن کرم! روسری سفید. چند مرد درشت هیکل در اطراف پرسه میزدند و انگار منتظر صدور فرمانی بودند.

ساعت پنج عصر بود. مردی با چهره آفتاب سوخته و جعبه شیرینی لبخند میزد. وقتی میخندید شیارهای چهره اش عمیقتر میشد، چهره زحمتکش مرد، منو به یاد پدر بازنشسته ام میاندازه مرد در جعبه را باز کرد. گفت بفرمایید برای روز کارگره، راه میرفت و به مردم شیرینی تعارف میکرد لبخند زد و یکی برداشتم.

تلویزیون بزرگی در میدان پارک فوتبال پخش میکرد. ساعت از پنج گذشته بود. همه به هم نگاه میکردند تلویزیون خاموش شد. یکی گفت سمت راست میدون. هنوز تعداد زیادی سمت راست زیر تلویزیون جمع نشده بودند که لباس شخصی های درشت هیکل حمله کردند. یک نفر فریاد زد زنده باد جنبش کارگری ولی هنوز حرفش تمام نشده چهار دست و پای او را گرفتند و به طرف ماشین بردند.

یکی دست مردی را که شیرینی پخش میکرد کشید. آن یکی مرد میانسالی را با مشت و لگد به طرف ماشین میبرد. عده ای هم با نعره به اطراف میدویدند و هر کس را که موبایل داشت و احتمال میدادند عکس بگیره میگرفتند. زنی بازوی شوهرش رامحکم

گرفته بود تا نبرندش روسریش از شدت تقلا تقلا کاملاً افتاده بود بالاخره یکی از آن درشت هیکلها در مقابل فریادهای زن تنها به گرفتن موبایل بسنده کرد. خانمی فریاد میزد دخترم دخترمو بردن.

دست مرد جوانی را کشیدند تا ببرند دختری با چشمهای عسلی دست مرد را گرفته بود در این کشمکش روسری دختر از سرش افتاد دستهای مرد از دست دخترک جدا شد اما همچنان کشمکش ادامه یافت چند نفری به سراغش رفتند مرد جوان که هیکل ورزیده ای داشت با چالاکي در مقابل ضربه ها جاخالی میداد.

" اینک ستیز بوز و کبوتر "

" در ساعت پنج عصر "

و مردها واقعا درشت هیکل بودند

" رانی با شاخی مصیبت بار "

و مرد جوان همچنان مقاومت میکرد

پیراهن قرمزیش از تنش بیرون آمد

یک گاو بازی تمام عیار

در میدان آب نما

" تازه گاو نر به سویش نعره بر میداشت "

" در ساعت پنج عصر "

" زخمها میسوخت چون خورشید "

" در ساعت پنج عصر "

" قانقاربا میرسید ازدور "

" در ساعت پنج عصر "

و سرانجام اسپری فلفل!

در ساعت....

فکر میکنم دیگر ساعت از شش گذشته بود. مرد جوان را به داخل ماشین انداختند فریاد زد لباسمو بدید و کسی پیراهن قرمزیش را برایش برد. مرد جوان مرا به یاد بردم میاندازه که تازه ازدواج کرده و تازه هم از کارخونه اخراج شده. ماشینها را پر کردند و راه افتادند همه مبهوت بودند یکی گفت اینا که هنوز چیزی نگفته بودند! باد وزیدن گرفت و به دنبالش باران شروع شد جمعیت پراکنده شد. میدان گاو بازی خالی شد.

دختر بچه ای که موهایش در باد تکان میخورد با گریه دست مادرش را میکشید.

بقیه در صفحه ۷